



۴) حضرت امام این روایت و روایات دیگر از این دست را دارای نوعی عموم و اطلاق می دانند و می نویسند: «فالظاهر شمول مثل قوله فی التوقيع: «و ثمن المغنیة حرام» و قوله فی صحیحة ابراهیم بن ابي البلاد: «إن ثمن الكلب و المغنیة سحت» و قوله فی رواية الطاطری: «شراؤهنّ و بیعهنّ حرام» للجاریة المغنیة التي شغلها التغنی و كانت معدة لذلك، سواء كان الثمن المجعول فی مقابلها بلحاظ كونها مغنیة و منشأ لهذا الأثر كلا أو بعضا، أم جعل بلحاظ نفس ملكة التغنی مقطوع النظر عن العمل، أو مع النظر إلى الأثر المحلل كالقراءة بحسن صوتها أو التغنی لزفّ الأعراس، أو بلحاظ ذاتها، أو صفتها الأخری كالخیاطة، لصدق كون ثمنها ثمن المغنیة، فإنها عبارة عن الذات الموصوفة بالصفة المعدّة لذلك، و الثمن يجعل فی مقابل الموجودة فی الخارج و هی الجاریة المغنیة. و مجرد عدم لحاظ كون الثمن لصفتها لم يخرجها عنها و لا یضرب بصدق كون الثمن ثمن المغنیة. نعم، لو جعل الثمن بإزاء وصفها- أي الخیاطة- لم ینصدق أنّه ثمن المغنیة، أو باع الكلی الموصوف بالخیاطة و سلم الخیاطة المغنیة، فکذلك، لكنّ الأوّل مجرد فرض لا واقعیة له، بل هو باطل بجهة أخرى، و الثاني خروج عن الفرض و المسألة. و بالجملة إنّ المبیع هو الجاریة الموجودة فی الخارج التي هی المغنیة، و الثمن الذي بإزائها ثمن هذه الموجودة المغنیة. و هذا نظیر بیع المسکر الخارجی و يجعل الثمن بلحاظ كونه مادة سیالة لا بلحاظ مسکریته، فإنّه من الواضح صدق كون الثمن بإزائه ثمن المسکر، و مجرد اللحاظ لا یوجب بطلان الصدق.»^۱

توضیح:

۱. این روایات شامل دسته های مختلفی از جاریه مغنیه می شود:
۲. الف) جاریه ای که شغل او غناء است و ثمن در مقابل صفت غناء است (چه ثمن در مقابل جاریه است فقط به لحاظ صفت غناء و یا در مقابل جاریه است به لحاظ غناء و صفات دیگر)
- ب) ثمن در مقابل ملکه غناء باشد (بدون توجه به اینکه در خارج غناء حاصل می شود)
- ج) جاریه ای که شغل او غناء است ولی متبایعین غناء حلال را اراده کرده اند.
- د) ثمن در مقابل ذات جاریه است و صفت غناء مد نظر نیست.
- ه) ثمن در مقابل ذات جاریه است و صفات دیگر مد نظر است. (چراکه بالاخره به این ثمن، ثمن جاریه معنی گفته می شود و صرف اینکه متبایعین صفت خیاطت را لحاظ کرده اند، مانع از این نمی شود که بگوییم ثمن، ثمن جاریه مغنیه است)

۱. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)؛ ج ۱، ص: ۱۸۸



۳. البته اگر ثمن در مقابل وصف خیاطت باشد، عرفاً نمی گویند ثمن، ثمن جاریه مغنیه است.
۴. و یا اگر به صورت کلی جاریه خیاط خریداری شد و در مقام اقباض جاریه مغنیه خیاط تحویل شد، در این صورت هم نمی گویند ثمن، ثمن جاریه مغنیه است.
۵. اما اینکه ثمن در مقابل حقیقت باشد فرض ندارد بلکه باطل است. [ما می گوئیم: چراکه ثمن در مقابل عرض بدون ذات محال است. توجه شود که در این صورت باید در مورد فرض الف در کلام حضرت امام هم همین را بگوئیم که ثمن «کلاً» نمی تواند مقابل صفت غناء باشد]
۶. و اینکه بیع کلی باشد و جاریه مغنیه تحویل شد اصلاً موضوع بحث ما نیست (بحث = بیع جاریه مغنیه)
۷. و این مثل بیع مسکر است.

حضرت امام سپس خود به اشکال و جوابی اشاره می کنند:

«إن قلت: لعل نكتة تحريم ثمنها وجعله سحتا، هي سقوط مائتة صفة التغمي فيكون أكل المال بلحاظ الصفة الساقطة من قبيل أكل المال بالباطل، فالحكم بالحرمة والسحتية دائر مدار لحاظ مائتة لها، كما تقدم الكلام فيه، فإذا لم يجعل الثمن بلحاظها لم يكن أكلا للمال بالباطل.

قلت: الظاهر المتفاهم عرفا من الروايات أن الحكم لحرمة ثمنها وبيعها وشرائها، إنما هو للفساد المترتب عليها، فأراد الشارع قلع الفساد، أو تقليده، ولا يتقدم في الأذهان منها كون التحريم لأجل كونه أكلا للمال بالباطل، بل مع احتمال ذلك فالمرجع لإطلاق الأدلة.

فإذا كانت الجارية مغنّية، و أراد المشتري منها التغمي، و تشبّث بحيلة لتصحيح المعاملة و تملك الجارية، و أراد البائع أيضا تصحيحها و حلّية ثمنها بجعل الثمن بإزاء ذاتها مجردة عن الصفة، أو بلحاظ سائر أوصافها دون صفة التغمي، أو بإزائها للأثر المحلّل فرارا من الحرام إلى الحلال، لا يمكن لهما ذلك و لا تصحّ تلك الحيلة البيع، لصدق أن ثمنها ثمن المغنّية لما عرفت.

و هذا نظير أن ينهى المولى عن ضرب الجارية المغنّية فضررها لكونها خيطة، أو لذاتها حيلة لعدم مخالفتها. إن قلت: إن الأخبار محمولة على الغالب، و هو مورد بيع المغنّيات و تزييد القيمة لصنعتها.

قلت: لو سلم أن الغلبة صارت موجبة للانصراف في موارد آخر، لا توجب ذلك في المقام، لأن مناسبة الحكم و الموضوع و فهم العرف من الروايات نكتة الجعل، توجبان التعميم بل إلغاء الخصوصية لو كانت واردة في مورد خاص، فالانصراف ممنوع و الإطلاق محكم.

نعم لو تابت المغنّية عن عملها و تركت الاشتغال به، فالظاهر صحة بيعها و إن قلنا بصدق المشتق، لكون



المبدأ هو الملكة العلمية لا الصنعة و العمل، لانصراف الأخبار عن هذه الصورة. بل يقوى احتمال عدم صدق المشتق، لاحتمال أن يكون المبدأ التغمي، الذي من قبيل الحرفة، فيكون الصدق لاتخاذ حرفة كالمكارى و التاجر، فإذا تركت الحرفة و أعرضت عنها بطل الصدق، كما أن الظاهر انصرافها عما إذا كان غرض المتعاملين حفظها عن التغمي و كان البائع غير قادر عليه، و لو كانت صفة التغمي دخيلة في زيادة الثمن. نعم، يأتي فيه الإشكال المتقدم و هو احتمال صدق أكل المال بالباطل. و أمّا إذا كان غرض المشتري ذلك دون البائع، فالظاهر بطلانه، لشمول الأخبار له سواء علم قصد المشتري، أم لا.^۱

توضیح:

۱. ان قلت: شاید علت تحریم آن است که مالیت حاصل از صفت غناء را شارع ساقط کرده و لذا اکل مال در مقابل چنین مالیتی، اکل بالباطل است.
۲. پس اگر ثمن به لحاظ مالیت حاصل از چنین صفتی نیست (یعنی فروض ج، د، ه) اکل مال بالباطل نیست.
۳. قلت: متفاهم از روایات آن است که علت تحریم، فساد مترتب بر چنین بیعی است و نمی توان مطمئن شد که ملاک تحریم اکل بالباطل بوده باشد.
۴. اگر احتمال هم بدهیم، اطلاق حاکم است و همه انواع بیع را تحریم می کند،
۵. و لذا تمسک به حيله هایی از قبل فروض ج، ه، د، مصحح بیع نیست. چراکه بالاخره ثمن، ثمن جاریه مغنیه است.
۶. إن قلت: روایات را باید حمل بر غالب موارد کرد و آن هم صورتی است که بیع جاریه مغنیه است و ازدیاد قیمت هم به خاطر صفت غناء است.
۷. قلت: اگر در جاهای دیگر غلبه باعث انصراف اطلاق شود ولی در این جا غلبه موجب انصراف نمی شود چراکه:
۸. تناسب حکم و موضوع (قلع ماده فساد) در این بحث مانع از انصراف است و عرف از این روایات خصوصیت قصد غناء و ازدیاد قیمت را نمی فهمد.
۹. البته اگر مغنیه توبه کرده باشد به این کار اشتغال نداشته باشد، بیع صحیح است (حتی اگر بگوییم مشتق - مغنیه - بر چنین کنیزی حقیقه صدق می کند چراکه مبدء مشتق ساز در این جا ملکه است و نه فعلیت) چراکه

۱. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)، ج ۱، ص: ۱۸۹

می توان مدعی شد که روایات از این فرض منصرف است.

۱۰. البته احتمال هم دارد که بگوییم اصلاً بر چنین زنی مغنیه صدق نمی کند چراکه مبدء، آن نوع از غناء است که

شغل باشد و اگر کسی این کار را ترک کرد دیگر مغنیه نیست.

۱۱. هم چنین اگر متبایعین، زن مغنیه را بیع می کند تا از غناء باز دارند (چراکه بایع نمی تواند) در این صورت هم

روایات از این فرض منصرف است [ما می گوئیم: این جا صحت معامله به سبب عنوان ثانوی است]

۱۲. البته در همین فرض، اشکال اکل بالباطل می آید (چراکه بالاخره چنین زنی مالیت ندارد)

۱۳. اما اگر قصد مشتری فقط زن از غناء است ولی قصد بایع چنین نیست معامله باطل است چراکه اخبار شامل

این معامله می شود.

